

تحلیلی بر قانون حجر و موارد آن از دیدگاه صاحب جواهر با تکیه بر آیات و روایات

علی قربان غفاری*

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۲

ذبیح الله مطهری خواه**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۱۶

چکیده

در این مقاله موارد مجبورین و مدت حجر آنها و مسئولیت فقهی، حقوقی مجبورین از دیدگاه صاحب «جواهر» و آیات و روایات مورد بررسی قرار گرفته و از آنجا که علت منع تصرف توسط مجبورین و عدم رشد کافی آنها و همچنین برای رفع حجر و علم به رشد آنها ضروری می‌باشد؛ لذا عنوان رشد و در مقابل آن سفه و سفاهت و صغیر مورد بررسی قرار گرفته است اصل قاعده بر مبنای آیاتی از قرآن کریم از قبیل آیه شریفه: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ (بقره/۱۸۸)، و همینطور احادیث متعددی از معصومین است. احادیث تسلط بر اموال خود را برای همه مردم به عنوان یک حق مطرح کرده‌اند و دلیل قاعده، اجماع فقها نیز می‌باشد. دلیل اجماع بر قاعده، از ظاهر کلمات فقها استفاده می‌شود به جهت اینکه در هر بحثی این قاعده را از قواعد مسلم فرض کرده‌اند. **کلیدواژگان:** حجر، ممنوع از تصرف، قرآن، رشید، صغیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشجوی دکتری، گروه مبانی فقه و حقوق، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

** استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تویسرکان، دانشگاه آزاد اسلامی، تویسرکان، ایران.

مقدمه

مسأله اساسی که در ارتباط با محجورین اهمیت دارد و در این مقاله قابل طرح می‌باشد. معانی لغوی و اصطلاحی این واژه را بررسی نموده و در تعیین موارد محجورین، چون حکم حجر و محجوریت و مسئولیت فقهی، حقوقی است، و با توجه به دیدگاه صاحب «جواهر» که می‌فرماید اسباب سته حجر (صغیر، مجنون، سفیه، افلاس، مرض متصل به موت، برده بودن) می‌باشند و فقهای امامیه که نظر صاحب «جواهر» هم همان نظریه فقهای امامیه می‌باشد و در مقام استدلال و اثبات مطالب و اسباب سته و آیات و روایات از قرآن کریم رسماً در این رابطه وارد شده است و دیدگاه‌های مفسرین قرآن و بعضی نظرات آن‌ها مورد توجه است و در قسمت‌های دیگری از بحث‌ها مثل رشد و سفه از آیات و روایات قرآنی و گفته‌های معصومین - علیهم السلام - کمک می‌گیریم و همینطور بعضی از قوانین مدنی ایران در این جهت گفته می‌شود و نیز نسبت به قوانین محجورین بحث و مطرح خواهد شد.

اصطلاحات

مسئولیت حقوقی

در کتاب «ترمینولوژی حقوقی» آمده است: مسئولیتی که مأخذ قانونی داشته باشد در مقابل مسئولیت اخلاقی و دینی استعمال می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۴۰).

مسئولیت مدنی

در کتاب «ترمینولوژی حقوقی» چنین معنا شده است: مسئولیت تمامی خساراتی که شخص یا کسی که تحت مراقبت یا اراده شخصی است یا اشیاء تحت حراست وی به دیگری وارد می‌کند و همچنین مسئولیت شخص متخلف از انجام ناشی از قرارداد است. مسئولیت مدنی در مقابل مسئولیت کیفری استعمال می‌شود. مسئولیت مدنی بر دو قسم است: مسئولیت قراردادی و مسئولیت خارج از قرارداد که گاهی آن را مسئولیت تقصیری می‌نامند. قدر مشترک هر دو نوع مسئولیت نقص تعهد و الزام است نهایت اینکه در نخستین نقص تعهد قراردادی می‌شود و در دومین نقص تعهد قانونی است (همان: ۴۰).

مسئولیت جزایی

در کتاب «ترمینولوژی حقوقی» به چنین معنا آمده است: مسئولیت مرتکب به جرم از جرائم مطرح در قانون را گویند و شخص مسئول به یک از مجازات‌های مقرر در قانون خواهد رسید. متضرر از جرم، اجتماع است بر خلاف مسئولیت مدنی که متضرر از عمل مسئول افراد می‌باشند و در مورد مسئولیتی کیفی اسقاط حق به صلح و سازش میسر است، بر خلاف موارد مسئولیت مدنی که در قانون ما حتی وجود خطا و مسامحه و اهمال هم شرط آن نیست. اصطلاح مسئولیت جزایی در مقابل اصطلاح مسئولیت مدنی قرار می‌گیرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۶۱).

مفلس

در فرهنگ اصطلاحات فقهی در خصوص معنای مفلس چنین آمده است (جبری عربلو، ۱۳۶۲: ۷۰): مفلس فقیری است که رفته باشد خوب‌های مالش و باقی مانده باشد فلوس‌های اولین پول‌های خرد و ریزه که به فارسی آن را پیشیز می‌گویند (شهید ثانی، ۱۳۶۱: ۲۰۳/۱) و یا مفلس کسی است که دراهم او تبدیل به فلوس شده باشد یا به جایی رسیده باشد که حتی فلوس هم نداشته باشد (ابن منظور، ۱۳۰۸ق: ۳۴۵ به نقل از فرهنگ اصطلاحات فقهی جبری عربلو). به عبارت دیگر مفلس در عرف کسی است که مالی و پولی ندارد که رفع احتیاج کند. در عرف فقها کسی است که دین وی از مالش بیش‌تر است و دارائی‌اش برای ادای آن کافی نیست (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق: ۳۰۲/۴ به نقل از فرهنگ اصطلاحات فقهی جبری عربلو) و مفلس کسی است که حاکم او را مفلس خوانده و از تصرف در اموال محجور ممنوع می‌باشد.

منجرات مریض

در کتاب «فرهنگ اصطلاحات فقهی» در معنای این واژه چنین آمده است: تصرفات مریض دو نوع است: ۱. موجه ۲. منجزه.

تصرفات موجه تصرفاتی است که مریض (در مرض موت) آن‌ها را به مرگ خود موکول نماید. این نوع نوعی که مشروط به موت می‌باشد در حکم وصیت اجماعاً و

تصرفات منجزه آن‌هایی هستند که مریض خود در حال حیات انجام دهد نه آنکه به مرگ خویش موکول کند و بالأخره (منجز) به معنی حاضر می‌باشد. منجزات مریض هرگاه جنبه تبرعی داشته باشد یعنی کلاً یا بعضاً بلاعوض و مجانی باشد و به عبارت دیگر مستلزم تقویت مال وارث بدون عوض گردد مانند هبه، وقف، عتق، بین متأخرین قول دوم است و اما فقهای مذاهب اربعه، چنانکه در کتاب «المیزان الکبری» آمده: بالاتفاق این قول را اختیار کرده‌اند و گفته‌اند: منجزات تبرعی مریض از ثلث مال منجزات مریض را تبرعات منجزه مریض هم می‌گویند.

تبرعات مریض

در کتاب «فرهنگ اصطلاحات فقها» در معنای این واژه چنین آمده است (جابری عربلو، ۱۳۶۲: ۷۰): عبارت است از عتق، هبه، صدقه، وقف، محابات یعنی بیع کم‌تر با شرط بیش‌تر از ثمن المثل مثلاً هرگاه در مرض موت تبرعات مریض به عقیده اکثر فقها امامیه از ثلث ترکه میت اخراج می‌شود و در کتاب «المغنی» این قول را به جمهور نسبت می‌دهند.

نیز در کتاب «الهدایة والاختیار لتعلیل المختار» می‌نویسد تبرعات مریض از قبیل هبه، محابات از ثلث مال است.

محجور

بعضی از فقها حجر را منحصر به اموال مالی دانسته‌اند. محقق حلی در «شرایع» می‌نویسد: «از نظر شرع محجور کسی است که از تصرف در اموالش ممنوع باشد» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق: ۹۹/۱). شهید ثانی تعریف مشابهی ارائه می‌دهد. صاحب «جواهر» می‌فرماید: «اگر منظور تان از ممنوع از تصرف بودن محجور همه مال باشد، مریض از این تعریف خارج می‌شود و اگر منظور تان برخی از اموال است بچه و دیوانه خارج می‌شوند و چون برده نمی‌تواند مالک چیزی شود پس برده داخل در تعریف نیست؛ لذا شمردن از بردگی از اسباب حجر معنی ندارد و کسی را از همه تصرفات حتی خوردن و آشامیدن از اموالش نمی‌توان ممنوع کرد» (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۶).

همچنین در کتاب «ترمینولوژی حقوق» چنین معنا شده است؛ و به عبارت قانون مدنی کسی که فاقد عقل (مجنون) و یا رشد (سفیه و یا کم‌تر از ۹ سال قمری و ۱۵ سال) باشد و یا در صورت دارا بودن عقل و رشد و کبر و رشکسته شود و یا در صورتی که تاجر و رشکسته باشد معسر گردد (ماده ۳۶ قانون اعسار سابق) و از دید فقها از اسباب حجر محسوب می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۶۱).

ورشکسته

در «ترمینولوژی حقوقی» چنین معنا شده است: کسی که دارای ورشکستگی است یعنی دیون از مطالباتش افزون است و اعتبار هم ندارد که از آن محل دیون خود را بپردازد.

رشد

رشد و تحقق رشد (صفت اول) بلوغ: صاحب «جواهر» می‌فرماید: «صغیر با رسیدن به سن بلوغ و رشد از حجر خارج می‌شود و یا محدود به مدت نیست مانند دیوانگی و آنچه خاص است یا برای مصلحت محجور است یا نه آنچه برای مصلحت محجور است مانند سفاهت و آنچه نیست شروع آن یا نیاز به حکم حاکم دارد یا ندارد، اولی ورشکستگی است و دومی مرض متصل به موت است و بقیه را با مقایسه می‌توان شناخت و کار آسان است سخن در تفصیل مسائل آن است» (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۸).

پس صاحب «جواهر» فرموده: صفت اول بلوغ می‌باشد که با رسیدن به سن بلوغ و رشد از حجر خارج می‌شود و یا محدود به مدت نیست مانند دیوانگی.

صفت دوم (رشد): صفت دوم که برای خروج از حجر لازم است رشد مالی باشد. در این مسأله خلافی سراغ ندارم بلکه هر دو قسم اجماع به آن دلالت دارد بلکه کتاب (قرآن کریم) و سنت (روایات) نیز به آن دلالت دارد و تشخیص رشد سایر موضوعاتی که در حقیقت شرعی ندارند، مرجع برای تشخیص عرف است نه لغتی که معنی خلاف عرف را دارد (عرفاً هر کس رشید گفته شود رشید است و به هر کس سفیه گفته شود سفیه است) (همان: ۱۳۴).

معنای رشید و تحقق رشد

«رشید» از ماده رشد است،/بن منظور در کتاب «لسان العرب» بعد از اینکه رشید را یکی از اسماء خداوند ذکر می‌کند، می‌گوید: «رشید بودن خداوند متعال به این است که خلق را به مصالح و منافع ارشاد و هدایت کرده است و در این مورد به معنای مرشد است و همچنین در قول دیگری آمده است: رشید بودن خداوند بدان معناست که او بدون راهنمایی و اشاره و کمک دیگری تدبیرات و افعال خود را محکم و بدون نقص و خلل «غی» می‌باشند. ایشان در ادامه توضیح داده است رشید به معنای کسی است که راه حق و صواب را پیدا کرده و به آن رسیده است» (میرحسینی، ۱۳۸۵: ۱۹۷-۱۷۳). در قرآن کریم این دو واژه به طور متقابل به کار رفته است.

﴿لَا كِرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبِينَ الرُّشْدَ مِنَ الْغَى﴾ (بقره / ۲۵۶)

کاربرد واژه رشد در قرآن کریم

بعد از معنای لغوی این واژه به موارد استعمال آن در قرآن کریم بنگریم تا مشخص شود از مجموع موارد چه مطلبی قابل برداشت است. قرآن کریم در رابطه با فرعون و تبعیت قوم بنی اسرائیل از او می‌فرماید:

﴿فَاتَّبِعُوا مِرْفَرِعُونَ وَمَا مِرْفَرِعُونَ بِرُشِدٍ﴾ (هود / ۹۷)

۱. استدلال برای عدالت در رشد

صاحب «جواهر» در بحث می‌فرماید: «عجیب است که از خلاف و مبسوط شیخ و هم چنین از ابن زهره نقل شده که عدالت را در رشد لازم می‌دانند بلکه شیخ در مبسوط به آن فتوا داده است و مانند خلاف و غنیه آن را احتیاط واجب قرار نداده است با اینکه اگر احتیاط مستحبی می‌دانستند نیز جای انکار داشت تا چه رسد که فتوا باشد». عجیب‌تر از آن این است که شیخ و/بن زهره برای شرط بودن عدالت در رشد به آیه شریفه ﴿لَا تَوْتُوا السُّفَهَا مَوَالِكُمْ﴾ (نساء/۵) استدلال کرده‌اند به ضمیمه روایتی که از ائمه (ع) (حر عاملی، ۱۴۱۲ق: ۱۳/۴۳۴، حدیث ۸) نقل شده که گفته‌اند: شراب‌خوار سفیه است و گفته‌اند فاسق در ضلالت است، ضلالت خلاف هدایت است که عبارت از رشد است که برای مال

لازم است. دیگر اینکه مورد یقین از رشد، رشد با داشتن عدالت است نه دیگری. امثال این استدلال‌ها که برای فقیه سزاوار نیست که با این گونه ادله برای حکم شرعی استدلال کند این مطلب واضح است. از همه این مطالب این است که گفتند اگر شیخ و ابن زهره چنین گفته‌اند که عدالت شرط رشد است. هیچ کدام از این ایرادات بر آنان وارد نیست؛ زیرا عقیده شیخ و ابن زهره مسلمان بودن و ظاهراً عدم ارتکاب فسق یا داشتن حسن ظاهر را آنان عدالت می‌دانند و اغلب مردم اینچنین هستند و این گفته هم چنانکه ملاحظه می‌کنید صحیح نیست (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

مریض متصل به موت

یکی از موارد حجر در کتاب‌های فقهی مریضی است که مشرف به مرگ و در حالت وفات است. از آنجا که شرعاً و قانوناً مالکیت افراد بعد از فوت آنان از بین می‌رود، کسی که در مرض متصل به مرگ قرار گرفته است عرفاً در مرض مرگ به سر می‌برد، هرچند هنوز نمرده است (میرحسینی، ۱۳۸۵: ۱۹۷-۱۷۳). پس مریض اجماعاً مانند صحیح از وصیت مازاد بر ثلث ممنوع است. در این مسأله هم اجماع محصل و هم اجماع منقول مستفیض و متواتر موجود است مانند روایاتی (حر عاملی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۸/۱۳، باب ۸) که می‌گویند: «وصیت مازاد بر ثلث ظلم و تعدی بر حقوق ورثه است و گفته شده که اگر کسی به مازاد وصیت کند وصیت مازاد باطل است به ثلث برگردانده می‌شود و این معروف و نهایت چیزی است که شخص می‌تواند وصیت کند و اینکه پدر شیخ صدوق (علی بن بابویه) در این مسأله مخالف است ایرادی ندارد و یا مخالف بودن ثابت نشده است» (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۶۴). صاحب «جواهر» آنطوری که در مختلف علامه نقل کرده است گفته: «اگر کسی بر ثلث مالش وصیت کند نهایت وصیت همان است و اگر بر همه اموالش را وصیت کند او به کار خود داناست. وصی باید آنچه وصیت شده به آن عمل کند و این عین عبارت کتاب فقه الرضاع) می‌باشد» (همان منبع).

نسبت قانون حجر با قاعده تسلط

قاعده تسلط کلّ ذی حقّ، علی حقّه: از قواعد فقهی.

قاعده یاد شده عبارت است از سلطنت داشتن صاحب حق به حق خویش. برخی فقها به این قاعده در باب قصاص استناد کرده‌اند.

مفاد قاعده: هر صاحب حقی بر حق خود سلطنت دارد، بدین معنا که می‌تواند آن را اسقاط یا استیفا کند، مگر آنکه مانعی وجود داشته باشد (قاعده اسقاط حق). بنابراین، اگر چند نفر نسبت به چیزی دارای حق باشند، هر کدام بر حق خویش سلطه دارد و با عدم استیفای حق از سوی او، حق دیگران محفوظ است، مانند اینکه هر یک از اولیای دم حق قصاص از قاتل را دارد و با غایب بودن یکی یا گذشت او از قاتل، حق قصاص دیگر اولیا از بین نمی‌رود و اگر حق، مورد قسامه و یکی از اولیای دم حاضر باشد، یا پنجاه بار قسم وی یا همراه همراهانش، حق ثابت می‌شود و غیبت دیگران مانع اجرای قسامه نخواهد بود (نجفی، ۱۳۹۵: ۲۶۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۲/۳؛ مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق: ۲/۸۵).

مستند قاعده

مفاد قاعده محل اتفاق فقها است. چنانکه از دیدگاه برخی، روایاتی که بر سلطه انسان بر اموالش دلالت دارد، حقوق را نیز در بر می‌گیرد (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۳۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۲۵/۲۲۴) اصل قاعده بر مبنای آیاتی از قرآن کریم از قبیل آیه شریفه: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ (بقره/۱۸۸)، همین‌طور احادیث متعددی از معصومین مبنای این قاعده است. عمده‌ترین آن‌ها روایت معروف منقول از پیامبر (ص) است. «الناس مسلطون علی اموالهم» (مکارم شیرازی، بی تا: ۲/۲۱). در این حدیث تسلط بر اموال خود را برای همه مردم به عنوان یک حق مطرح فرموده و دلیل قاعده، آیات و روایات اجماع بین فقها نیز می‌باشد: «و اما الاجماع فهو ظاهر کلمات القوم حیث ارسلوها ارسال المسلمات» دلیل اجماع بر قاعده، از ظاهر کلمات فقها استفاده می‌شود به جهت اینکه در هر بحثی این قاعده را از قواعد مسلم فرض کردند (میرحسینی، ۱۳۸۵).

گذشته از سه دلیل مذکور بر حجیت این قاعده به نظر می‌رسد که سیره متشرعه نیز بر این قاعده دلالت می‌کند، چون متشرعین در دوره‌های مختلف صاحبان اموال را مسلط و اراده تصرف آنان را نسبت به املاک خودشان ناقد می‌دانستند و دلیلی بر منع این سیره وارد نشده است. به هر حال آنچه از این قاعده به دست می‌آید، ممنوعیت بعضی از

مالکین در این تصرف می‌باشد، لذا این تعارض را باید پاسخ داد و طریقه جمع این دو قاعده را باید مشخص نمود. البته این تعارض در دید ابتدایی است و به حسب واقع بین این دو موضوع تضادی وجود ندارد. قاعده تسلط ظاهراً ناظر است بر سلطه مالکین به حسب طبع اولیه و نقطه نظر از جهات گوناگون که ممکن است سلطه مالک را از بین ببرد و یا این سلطه را محدود کند، مثلاً قاعده تسلط و اطلاق آن نمی‌تواند باعث مشروعیت مواردی از تصرف مالک در ملک خود باشد که موجب خسارت و ضرر دیگران باشد، چنانکه فقها در رابطه با نسبت بین قاعده سلطه و قاعده لاضرر همین بحث را مطرح نموده‌اند، هرچند در تقدیم هر یک از دو قاعده بر دیگری فی الجمله بین فقها اختلاف است.

تشخیص سن رشد صغیر از دیدگاه قانون مدنی و فقه امامیه و صاحب جواهر

الف. از دیدگاه حقوق مدنی

همانطوری که گفته شد قبل از اصلاح قانون مدنی در سال ۱۳۶۱ ماده ۱۲۰۹ قانون مزبور می‌فرماید: هر کس که دارای ۱۸ سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است و مستنبط از ماده ۶۱۱ قانون آئین دادرسی مدنی، سال را سال شمسی می‌دانستند، اما با اصلاح این قانون در سال ۱۳۶۱ و حذف ماده ۱۲۰۹ و اصلاح ماده ۱۲۱۰ (حجتی اشرفی، ۱۳۷۸: ۳۵۳). سن رشد برای پسر از ۱۵ سال تمام قمری و برای دختر ۹ سال قمری در نظر گرفته شده است.

ب. از دیدگاه فقه امامیه و صاحب جواهر

از دیدگاه فقه صغیر کسی است که بالغ و رشد نشده باشد؛ لذا به وصف هر یک از این دو امر جهت روشن شدن موضوع می‌پردازیم:

اول: بلوغ در لغت به معنی رسیدن به امری است و در اصطلاح بلوغ زمانی می‌باشد که قوای جسمانی صغیر نمو نموده و آماده برای تولد و تناسل گردد و آن امری طبیعی است و بلوغ به سه روش شناخته می‌شود: ۱. روئیدن موی خشن ۲. خروج منی ۳. سن. پس علامت اول با روئیدن موی خشن در زیر شکم، بالغ شدن او معلوم می‌شود. علامت دوم خروج منی (ماده‌ای که از آن بچه تولید می‌شود)، از محل معمولی آن بالغ شدن

معلوم می‌شود. علامت سوم سن بلوغ در ذکور ۱۵ سال قمری تمام و در مؤنث ۹ سال تمام قمری می‌باشد (نجفی، ۱۳۹۵: ۴۹).

و اما فقهای عامه دو مورد دیگر از قبیل حیض در دختران و بارداری را نیز از علائم بلوغ به شمار آورده‌اند، زیرا آن را کاشف از بلوغ دانسته‌اند و مالکی‌ها علاوه بر خروج منی از مخرج معتاد برای ذکور، در حال خواب و بیداری، رویدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی و حیض و حمل و مودار شدن زیر بغل و کلفتی صدا و غیره را نیز از نشانه‌های بلوغ ذکر کرده‌اند.

به هر حال در فقه عامه در مورد سن بلوغ اتفاق نظر دیده نمی‌شود. شافعیان و حنبلیان سن بلوغ را در دختر و پسر ۱۵ سال تمام قمری دانسته‌اند و مالکیان ۱۷ سال تمام و حنفیان ۱۸ سال در پسر و ۱۷ سال در دختر دانسته‌اند (الجزیری، ۱۴۱۱ق: ۴۷۱/۲-۴۷۰). سن رشد در مصر ۲۱ سال، در سوریه و عراق ۱۸ سال، در تونس ۲۰ سال، در مراکش ۲۱ سال و در فرانسه ۱۸ سال است (صفایی و قاسم زاده، ۱۳۹۲: ۲۰۶). به هر حال در عرف دادگاه‌های ما امروزه چنانچه کسی به سن مذکور در قانون مدنی رسیده باشد و بخواهد حکم رشد او را بگیرند، از طریق اختیار از سوی قاضی و سنجیدن فکر فرد در خصوص امور مالی و غیر مالی، حکم رشد را صادر می‌سازند.

دومین شرط برای پایان یافتن دوره صغر، رشد است. رشد در لغت به معنی هدایت است و آن کیفیت نفسانی است در انسان که مانع می‌شود از فاسد نمودن مال و صرف کردن آن در راه‌هایی که شایستگی عقل را ندارد و تشخیص رشد همانطوری که گفته شد در هر فرد به وسیله اختیار و آزمایش در اموری که مناسب با وضعیت اجتماعی او می‌باشد، به عمل می‌آید و تشخیص این امر سابقاً از طریق دفاتر امور سرپرستی دادگاه‌ها خصوصاً دادگاه مدنی خاص بود ولی امروزه از طریق دادگاه عمومی انجام می‌پذیرد.

مستفاد از ماده ۱۲۱۰ مدنی خود به خود صغیر از قیومیت خارج است، ولی در صورت اعتراض فرد با قیم صغیر مذکور می‌تواند از طریق خود یا هر فرد ذی‌نفع تقاضای حکم رشد را به طریقی که گفته خواهد شد از دادگاه بخواهد. مرجع اثبات رشد یا عدم رشد صغیر بالغ شده و بنا بر مستنبط از ماده ۱۲۲۴ قانون مدنی دادگاه عمومی محل اقامت او است.

در مورد اثبات عدم رشد، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی مکلف است پس از کسب اطلاعات لازم در صورتی که سفاهت را مسلم دید، در دادگاه محل اقامت غیر رشید اقامه دعوی نماید و برای اثبات رشد، صغیر بالغ شده می‌تواند در صورتی که تحت ولایت پدر یا جد پدری، وصی یا قیم است دعوی رشد را علیه آنان در دادگاه محل اقامت خودش اقامه نماید و در هر دو مورد مزبور دادگاه پس از انجام آزمایش‌های لازم از طریق پرسش‌های گوناگون از صغیر بالغ شده و استماع شهادت شهود در صورت لزوم، ارجاع امر به کارشناس (روان‌پزشکان یا روانکاوان) و کسب نظر او در خصوص مورد اظهار نظر نموده و به حسب مورد به صدور حکم رشد یا عدم رشد (سفاهت) مبادرت نماید.

از مجموعه مطالب فوق‌الذکر چنین استنباط می‌شود که اگر فرضاً صغیر بالغ شده بخواهد برای مطالبه وجوهی که به نام او در یک بانک پس‌انداز یا سپرده شده است مراجعه نماید و یا برای فروش خانه خود در دفتر اسناد رسمی حاضر شود، اخذ وجه مزبور یا تنظیم سند مذکور منوط به ارائه و ابزار حکم رشد اوست؛ در حالی که اگر صغیر ذکور بالغ شده بخواهد برای خود زوجه انتخاب نماید، برای تنظیم عقدنامه رسمی نیازی به حکم رشد نخواهد بود. صاحب «جواهر» می‌فرماید: «برای خروج از حجر دو صفت لازم است، یکی بالغ بودن، دومین صفت برای رشد تشخیص عرف می‌باشد نه لغتی که خلاف معنی عرف را دارد» (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۳۴).

افعال حقوقی صغیر از دیدگاه فقه امامیه و صاحب جواهر

الف. اعمال حقوقی صغیر در فقه و حدود حجر او

همانطوری که قبلاً گفته شد کلیه اعمال حقوقی صغیر غیر ممیز باطل و بی‌اثر است، اما در مورد اعتبار اعمال حقوقی صغیر ممیز از دیدگاه‌های فقه امامیه، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی در «مصباح الفقاهه» می‌فرماید: «المشهور بین اصحابنا هو بطلان عقد الصبی فمن الشیخ فی المسبوط والخلاف انه لا یصح بین الصبی ولا شراحه اذان له الولی ام لم باذن وعن العلامة فی التذکره: ان الصبی محجور علیه بالنص والاجماع سواء كان ممیز ام لا وهو محجور عن جمیع تصرفاته» (موسوی خویی، ۱۴۱۷ق: ۲۳۴/۳) و دلایل آن فقیه بزرگوار در خصوص باطل بودن اعمال صغیر، اجماع؛ عدم اهلیت صغیر و حدیث

«رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم» می‌باشد. اما برخی از فقها معمولاً عبادات صغیر را صحیح و معتبر می‌دانند، اگرچه قبل از رسیدن به سن بلوغ و نسبت به آن تکلیف الزامی نداشته باشد و ضمن بطلان تصرفات مالی صغیر ممیز استثنائاتی برای آن قائل شده‌اند، بیع اشیای کوچه، وصیت و حیازات مباحات (موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۳/۱۲-۱۲). در فقه عامه نیز اعمال حقوقی صغیر غیر ممیز باطل و بی‌اثر است و در فقه شافعی نظر در اعمال حقوقی صغیر به مانند نظر فقهای امامیه است (مردوخ کردستانی، ۱۳۶۷: ۲/۴۰۷).

حنبلی نیز همین نظر را دارد ولی فقهای حنفی می‌فرمایند: ولی می‌تواند مقداری از اعمال صغیر ممیز را به منظور تجارت و برای کسب تجربه به او تحویل دهد. صاحب «جواهر» می‌فرماید: «صغیر تا به بلوغ و رشد نرسیده محجور است و در حکم مخالفی سراغ ندارم و هر دو قسم اجماع منقول و محصل درباره آن وجود دارد، بلکه کتاب و سنت نیز به آن دلالت دارند و منظور از بلوغ رسیدن به حد احتلام و رسیدن به حد ازدواج است» (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۹).

ب. اعمال حقوقی صغیر در حقوق مدنی و حقوق موضوعه ایران

در ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی آمده است: «(اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوقی مالی او باشد باطل و بلااثر است؛ مع ذلک صغیر ممیز می‌تواند تملک بلاعوض کند مثل قبل هبه و صلح بلاعوض و حیازات مباحات). مستنبط از ماده فوق صغیر غیر ممیز که نمی‌تواند خوب و بد و نفع و ضرر را تشخیص دهد و آثار عقود و معاملات را نمی‌داند (مثل بچه‌های سه چهار ساله که نمی‌توانند معنی هبه یا بیع را بفهمند و فرق بین این دو را تشخیص دهند) و با توجه به ماده ۱۹۰ قانون مدنی که قصد و رضای طرفیت معامله را از شرایط اساسی برای صحت معامله می‌دانند، علی‌هذا اعمال صغیر غیر ممیز هیچ نوع اعتباری ندارد و نمی‌تواند برای او منشأ حقوقی و تکلیف شود. اما به توجه به شق و ذیل ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «مع ذلک صغیر ممیز می‌تواند تملک بلاعوض کند قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازات مباحات».

مشخص می‌شود قسمت اول ماده، مربوط به صغیر غیر ممیز است و صغیر غیر ممیز کاملاً محجور شناخته شده است؛ لکن با توجه به ذیل ماده فوق‌الذکر صغیر ممیز

می‌تواند بفهمد فرق هبه با معاملات معوض چیست و می‌تواند تملک بلاعوض نماید و همچنین با توجه به ماده ۸۶ قانون امور حسبی می‌تواند اموال و منافع را هم که به سعی خود او حاصل شده است به اذن ولی یا قیم اداره نماید. مثلاً اگر کار می‌کند و اجرتی می‌گیرد با اذن ولی و قیم می‌تواند اجرت دریافتی را به مصرفی که لازم می‌داند برساند. بنابراین حجر صغیر ممیز مطلق و کامل نیست چه او می‌تواند اعمال حقوقی را که متضمن احتمال ضرر برای او نبوده و صرفاً به نفع اوست انجام دهد، اما به نظر می‌رسد به طور کلی با توجه به عرف دادگاه‌ها صغیر تا زمانی که به سن رشد نرسیده حتی اگر ممیز باشد جامعه و افراد به او به چشم یک صغیر نگاه کرده و اعمال او را صحیح و نافذ نمی‌دانند و حتی اکثر دفاتر رسمی و ادارات دولتی و بانک‌ها علی‌رغم نمایان کردن سن ۱۵ سال قمری برای پسر و ۹ سال قمری برای دختر در قانون مدنی از انجام امر آنان تا سن ۱۸ سالگی استنکاف می‌ورزند و حتی می‌توان به دستور العمل‌ها و شرایط انتخاب کنندگان نمایندگان مجلس که توسط قانون تعیین می‌شود، استناد کرد که سن ۱۶ سال تمام را برای انتخاب کنندگان قرار داده‌اند و این خود قلم صحه‌ای است بر عدم قبول سن ۹ و ۱۵ سال در عرف ادارات ایران است؛ لذا در وضع فعلی که سن ۹ سال تمام قمری دختر یا ۱۵ سال برای پسر سن خروج از حجر شناخته‌اند، خود مشکلات فراوانی را برای ایشان فراهم آورده چراکه نه شرایط جسمی و فیزیکی و روحیه مناسب دارند، و نه جامعه به آن‌ها به چشم یک فرد عاقل و فهمیده نگاه می‌کنند؛ لذا قانونگذار می‌بایست در این خصوص تمهید لازم را ببیند؛ زیرا ماده واحدی راجع به رشد متعاملین، مصوب ۱۳۱۳ که می‌فرماید: از تاریخ اجرای قانون در مورد کلیه معاملات و حقوق و ایقاعات به استثنای نکاح و طلاق، محاکم عدلیه و ادارات دولتی و دفاتر رسمی باید کسانی را که به سن ۱۸ سال تمام شمسی نرسیده‌اند اعم از ذکور و اناث، غیررشدید بشناسید، مگر آنکه رشد آن‌ها قبل از اقدام به انجام معامله با عقد یا ایقاع به طرفیت مدعی العموم در محاکمه ثابت باشد.

اشخاصی که به سن ۱۸ سال شمسی رسیده‌اند در محاکم عدلیه و ادارات دولتی و دفاتر اسناد رسمی رشید محسوب می‌شوند، مگر آنکه عدم رشد آن‌ها به طرفیت مدعی العموم در محاکم ثابت گردد. مناط سن اشخاص اوراق هدایت آن‌هاست، مگر خلاف آن

ثابت شود که همچنان به قوت خود باقی است. لذا می‌بایست چاره‌ای اندیشیده شود و به نظر می‌رسد شناخت سن ۱۸ سال را برای رشد افراد و ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی و حذف ماده ۱۲۱۰ ضروری است. چنانکه گفتیم قانوناً صغیر ممیز می‌تواند با اذن ولی اعمال حقوقی انجام دهد و اعمالی که بدون اذن ولی انجام دهد غیر نافذ است که ولی می‌تواند با توجه به صلاح و غبطه صغیر آن را تنفیذ یا رد نماید، معاملات صرفاً زینبار صغیر، ممیز را نیز باید باطل کرد. مرحوم سید حسن/امامی در شرح قانون مدنی می‌گوید: «صغیر ممیز می‌تواند قبول وکالت و عاریه نماید و مضافاً صغیر ممیز می‌تواند قبول ودیعه کند» که بعضی حقوقدانان خلاف نظر ایشان را دارند، لذا به ترتیب به رد هر یک می‌پردازیم. در ضمن صاحب «جواهر» همانطوری که گفته شد فرموده است: «دو چیز نشان بلوغ است یکی عرف و دیگری رشد که اگر این دو صفت پیدا شود صغیر به سن بلوغ رسیده است» (نجفی، ۱۳۸۵: ۱۹).

وصیت صغار

در بطلان وصیت صغیری که به سن ده نرسیده اختلاف در میان فقها وجود ندارد، ولی در مورد صغیری که به سن ده تمام رسیده است، تعداد زیادی از فقها به استناد روایاتی که به این باب وارد شده (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، باب ۴۴/از ابواب کتاب الوصایا به نقل از کتاب وصیت مصطفی محقق داماد)، وصیت چنین صغیری را در مطلق خیرات و یا ارحام نزدیک صحیح می‌دانند.

هرچند روایات مذکور متعدد بوده و بسیاری از فقها بلکه مشهور مطابق آن فتوا داده‌اند، لکن نظرات مخالفی نیز توأم با استدلالات محکم از جانب فقهای دیگر در رد آن ارائه شده است. ابن‌ادریس و علامه در «مختلف»، کرکی در «جامع المقاصد» و شهید ثانی در «مسالك» با این نظر مخالفت ورزیده‌اند. در «جامع المقاصد» آمده است: «متناسب با اصول و قواعد مذهب و طریقه احتیاط قول به عدم جواز است» (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ۱/۱۰۴).

شهید ثانی می‌گوید: «این روایت هرچند بعضاً از نظر سند هم صحیح هستند، لکن مضامین آن‌ها با یکدیگر اختلاف دارند به طوری که نمی‌توان میانشان جمع نمود و لذا

اثبات حکم مخالف اصل با این گونه روایات بسیار مشکل است». قانون مدنی که می‌فرماید: «موصی باید نسبت به مورد وصیت جایز التصرف باشد» از نظریه اخیر پیروی نموده و رویه قضایی نیز بر همین نظر استقرار دارد، ولی بسیاری از فقهای معاصر بر نظریه نخست فتوا داده‌اند.

در میان علمای عامه، مالکیه و حنابله و شافعیه معتقدند که وصیت صغیر ده ساله صحیح است. این دسته به فعل خلیفه دوم است که چنین وصیتی را نافذ دانسته، ولی حنیفه می‌گوید: «لا یجوز الا اوصی به تجهیز ودفنه» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ۳۱/۱). یعنی جایز نیست مگر آنکه نیست به کفن و دفن خویش وصیت نماید؛ ولی پرواضح است که این گونه مسائل محتاج وصیت نیست بلکه بر همه مسلمانان به نحو وجوب کفائی لازم است مبادرت به عمل نمایند.

صاحب «جواهر» می‌فرماید: کار در این مسأله آسان است چون در هیچ یک از روایات ده ساله که در باب‌های متفرق فقهی پراکنده است نیامده است که ده سالگی بلوغ است. نهایت دلالت این روایات این است که با رسیدن به سن ده سالگی در این امور (وصیت و غیره) محجور بودن از صغیر برداشته می‌شود و صغیر می‌تواند آن کارها را انجام دهد.

وصیت ولی و قیم از طرف مولی علیه

با توجه به اینکه اداره اموال محجورین بر عهده ولی یا قیم آنان است، این سؤال پیش می‌آید که آیا ولی قیم از طرف مولی علیه مجاز به وصیت نسبت به اموال او می‌باشند یا خیر؟ پاسخ سؤال به جهات زیر منتفی است. هرچند ولی نماینده قانونی مولی علیه در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او است ولی بر خلاف تصور بعضی این نمایندگی به معنای اختیار مطلق در انجام هر کار نیست، بلکه اقدامات ولی، باید در حدود غبطه و مصلحت مولی علیه باشد و این موضوع علاوه بر دلالت عقل و عرف از مدلول مادتين ۱۱۸۴ و ۱۱۸۶ قانون مدنی استنباط می‌گردد.

چون مادتين مزبور علاوه بر اینکه شرط ولایت را لیاقت و قدرت ولی دانسته، آن را محدود به رعایت امانت و عدم حیف و میل نموده است و لازمه امانت، رعایت مصلحت و عدم حیف و میل و نیز عدم تعدی و تفریط است.

حیف و میل یا سوء استفاده یکی از مراتب عدم امانت است و تعدی و تفریط همانگونه که در مادتين ۹۵۱ و ۹۵۴ قانون مدنی تعريف شده: «تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری» و یا ترک عملی است که به موجب قرارداد متعارف برای حفظ مال غیر لازم است و چنانکه می‌دانیم تصور اینکه کسی از جانب دیگری وصیت کند، مضحک به نظر می‌رسد و مسلم اینکه چنین عملی متعارف نیست. به علاوه با قبول امانی بودن ید ولی، باید قبول کرد که ید او مشابه ید وکیل است و در حقیقت ولی، وکیل قانونی و قهری و غیر قابل عزل مولی علیه است، وهمانطوری که وکیل باید مصلحت موکل را رعایت کند ولی چنین تکلیفی نیز دارد و چون به بداهت عقل، وصیت غبطه و مصلحتی برای محجور منظور نیست، در نتیجه وصیت ولی به ولایت از محجور، خلاف مصلحت و تجاوز از متعارف بالمآل باطل و همین حکم در مورد قییم نیز جاری است.

مسئولیت فقهی مدنی صغیر و قائم مقام وی

فقه‌های اسلامی اعلام نموده‌اند که در احکام وضعی مانند مواریت و دیات و ضمان ناشی از غصب و اتلاف، بلوغ و عقل شرط نیست و به همین خاطر ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی می‌فرماید: «هرگاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر شود ضمان است». شاید این سؤال پیش آید که صغیر و مجنون فاقد درک و شعور لازم هستند و در پاسخ باید گفت: جهت حمایت از زیان‌دیده می‌بایست صغیر و مجنون ضمان قرار گیرند. همچنین در ماده ۷ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹/۲/۷ شمسی آمده است که کسی که نگهداری یا مواظبت مجنون یا صغیر، قانوناً یا بر حسب قرارداد بر عهده او می‌باشد، در صورت تقصیر در نگاهداری یا مواظبت، مسئول جبران زیان وارده از ناحیه مجنون یا صغیر می‌باشد و در صورتی که استطاعت جبران تمام یا قسمتی از زیان وارده را نداشته باشد از مال مجنون یا صغیر زیان جبران خواهد شد و در هر صورت جبران زیان به نحوی صورت گیرد که در صورت عدم تقصیر قائم مقام قانونی صغیر، جبران خسارت از اموال صغیر بوده ولی در صورت تقصیر قائم مقام در نگهداری و وارد ساختن ضرر از سوی صغیر سرپرست مقصر مسئول جبران خسارت خواهد بود.

نکاح پیش از بلوغ

به موجب تبصره ماده ۱۰۴۱ اضافه در سال ۱۳۶۱: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است به شرط رعایت مصلحت مولی علیه».

مفاد این تبصره را جز از راه مطالعه تاریخی نمی‌توان فهمید. زیرا در نخستین برخورد به نظر عجیب می‌رسد که تبصره ماده‌ای بتواند آنچه را در اصل ماده ممنوع شده است مباح سازد، آن هم نه به صورت استثناء و تخصیص به شیوه‌ای عام که توهم نسخ و تناقض را به وجود آورد، وانگهی اصطلاح «اجازه» در جایی به کار می‌رود که عقد نکاح واقع شده اعتبار یابد (برای اعتبار موقوف است) پس مفاد تبصره باید ناظر به موردی باشد که دختر و پسری پیش از بلوغ با هم ازدواج کنند و ولی قهری آن را اجازه دهد، در حالی که یکی از شرایط وقوع نکاح این است که عاقد عاقل و بالغ و قاصد باشد (ماده ۱۰۶۴ ق.م) و دختر و پسر نابالغ نمی‌توانند طرف عقد نکاح قرار گیرند. برای رفع این دشواری‌ها باید دانست که در فقه «نکاح» به معنی زناشویی و نزدیکی به کار می‌رود و حتی به عقیده بعضی به طور مجازی به معنی «عقد نکاح» است» (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۲۱/۱-۴۲۰).

نکاح پیش از بلوغ نیز به وسیله ولی قهری امکان دارد، یعنی پدر و جد پدری می‌تواند کودک نابالغ را شوهر دهد یا برای نابالغ خود زن بگیرد، ولی آمیزش با دختری که بالغ نشده ممنوع است و مسئولیت‌های کیفری و حقوقی به بار می‌آورد (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۷: ۲/۲۳۵). بدین ترتیب احتمال فراوان دارد که کلمه «نکاح» در ماده ۱۰۴۱ ق.م به معنی «آمیزش» و «نزدیکی» و در تبصره آن، ماده ۱۰۴۱ همراه با عقد آمده است تا تردیدی در مفهوم آن باقی نماند. همچنین به نظر می‌رسد مقصود از عبارت «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است» این باشد که ولی قهری می‌تواند برای صغیر عقد نکاح را واقع سازد. این حکم استثنائی است بر عدم اهلیت تمتع صغیر از نکاح و از بدعت‌های کمیسیون قضایی مجلس در اصلاح قانون مدنی است. از استثنائی بودن این حکم دو نتیجه به دست می‌آید: ۱. نفوذ نکاح ولی قهری مشروط بر این است که رعایت مصلحت مولی علیه در آن شده باشد؛ یعنی، کافی نیست که زناشویی اجباری کودک مفسدتی به بار نیاورده بایستی بر «مصلحت» کودک هم باشد. انتخاب همسر برای

کودک او را از طبیعی‌ترین حق مشروع خود محروم می‌سازد و به شخصیت طفل صدمه می‌زند. بنابراین فرض ضرر در نکاحی که ولی قهری درباره آن تصمیم می‌گیرد برای کودک وجود دارد. این فرض در صورتی از بین می‌رود که ولی قهری بتواند ضرورت نکاح و مصلحت متعارف طفل را در دادگاه اثبات کند، به ویژه که صدمه‌های ناشی از چنین اقدامی جبران‌ناپذیر است، تا رسیدن به سن بلوغ کودک بایستی همسر ناخواسته را با تمام ضررهای مادی و معنوی آن پذیرا باشد پس از بلوغ نیز، بر فرض که بتواند تجاوز ولی قهری را از حدود نمایندگی اثبات کند و نکاح فضولی را بر هم زند، هیچ چیز نمی‌تواند گذشته دردناک را به او بازگرداند. ۲. این حق اختصاص به ولی قهری دارد و حتی وصی منصوب از سوی او نیز نمی‌تواند برای صغیر همسر انتخاب کند (نجفی، ۱۳۹۵: ۱۸۹/۲۹).

باید افزود که چنین نکاحی با عادات و رسوم اخلاقی - اجتماعی در زمان مخالف است و به ندرت می‌توان نمونه‌هایی برای آن سراغ کرد. به هر حال وجود اختیار پدر و جد پدری در قانون ایجاب می‌کند که رویه قضایی و اداری در اندیشه جلوگیری از خطرهای احتمالی آن باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ۱۴۷/۱).

نتیجه بحث

حجر قانونی است شرعی و افرادی به جهات مختلف از تصرف در اموال خود ممنوع می‌گردند. از آنجا که در بحث محجورین، بحث رشد مطرح می‌باشد، راجع به مفهوم رشد تاحدودی بحث شد و به این نتیجه رسیدیم که رشد در ابعاد مختلف مستلزم نوعی معرفت و شناخت است که شخص در امور معنوی هم صحیح عمل کند و از لغزش‌ها و معصیت و آلودگی به فسق دوری نماید. اما رشدی که در امور مالی و رفع حجر دخیل است، رسیدن به مرتبه‌ای از آگاهی است که شخص را از عملکردهای ناصحیح و زیانبار در تصرفات مالی حفظ نماید و فسق افراد مستلزم حجر نیست، مگر اینکه معصیت‌کار به گناهی همچون شرب خمر به نوعی آلود شود که گذشته از رشد معنوی رشد مادی خود را رسماً از دست بدهد، چنانکه در بعضی احادیث معصومین علیهم السلام شارب الخمر مصداق سفیه ذکر شده بود. پس با توجه به اینکه تحقیق به عمل آمده، همه

انسان‌ها در مرحله‌ای از دوران زندگی خود(دوران صغر)، از اجرای حقوق و تصرف در اموال خود ممنوع هستند. اشخاصی که این ویژگی را دارند محجور نامیده می‌شوند. حجر در لغت به معنای منع است و در اصطلاح حقوقی و فقهی عبارت است از منع شخص از تصرف در اموال و حقوق مالی یا غیر مالی خود. بنابراین محجورین کسانی هستند که به علت صغر سن یا نقض یا اختلال قوای دماغی نمی‌توانند در این امور خود آزادانه تصرف کنند و اعمال حقوقی که برای حیات انسان لازم است انجام دهند و به همین خاطر است که قانونگذار افرادی را به عنوان ولی قهری، قیم، وصی، مدیر تصفیه، امین، حاضن، ناظر و غیره را به عنوان قائم مقام و مسئول محجورین قرار داده است تا از آن‌ها حمایت‌های لازم از محجورین انجام دهند.



کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن قدامه، موفق الدین عبدالله بن احمد. ۱۴۰۵ق، **المغنی**، جلد چهارم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۳۰۸ق، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر.
- بندرریگی، محمد. ۱۳۶۴ش، **منجد الطلاب**، چ ۴، تهران: انتشارات اسلامی.
- جابری عربلو، محسن. ۱۳۶۲ش، **فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی**، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- الجزیری، عبدالرحمن. ۱۴۱۱ق، **الفقه علی المذاهب الاربعه**، جلد دوم، بیروت: دار الفکر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ۱۳۷۲ش، **ترمینولوژی حقوق**، چ ۶، تهران: گنج دانش.
- حجتی اشرفی، غلامرضا. ۱۳۷۸ش، **مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوقی مدنی**، با نظر غلامعلی امیری، چ ۱۹، تهران: گنج دانش.
- حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۱۲ق، **وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة**، جلد ۳، ۸، ۱۳، ۱۷ و ۱۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حسینی شیرازی، محمد. ۱۳۷۸ش، **الفقه - القواعد الفقهیه**، قم: بیت آیت الله شیرازی.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳ش، **لغتنامه دهخدا**، جلد ششم، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرقاء، مصطفی احمد. ۱۹۶۳م، **الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید المدخل الفقهی العام**، جلد اول، دمشق: بی نا.
- سبزواری، عبد الاعلی. ۱۴۱۳ق، **مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام**، جلد ۳ و ۲۵، چ ۴، قم: دار التفسیر.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. ۱۳۶۱ش، **شرح لمعه**، جلد اول، چ ۱، تهران: دار الفکر.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. ۱۴۱۳ق، **مسالك الافهام**، جلد اول، چاپ سنگی، بدون شماره.
- صفایی، حسین و مرتضی قاسم زاده. ۱۳۹۲ش، **حقوق مدنی اشخاص و محجورین**، تهران: سمت.
- طباطبایی یزدی، محمدکاظم. ۱۳۷۷ش، **عروة الوثقی**، جلد دوم، تهران: بی نا.
- طریحی، فخر الدین بن محمد. ۱۳۷۵ش، **مجمع البحرين**، جلد اول، چ ۳، تهران: المكتبة المرتضوية.
- مامقانی، عبدالله. ۱۴۰۴ق، **مناهج المتقین فی فقه ائمة الحق والیقین**، قم: مؤسسه آل البيت.
- محقق حلی، جعفر بن حسین بی یحیی. ۱۳۷۷ق، **شرايع الاسلام**، جلد دوم، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
- محقق کرکی، علی بن حسین. ۱۴۱۴ق، **جامع المقاصد**، جلد اول، قم: دار احیاء التراث.
- مردوخ کردستانی، محمد. ۱۳۶۷ش، **فقه محمدی**، جلد دوم، چ ۹، مهاباد: انتشارات سیدیان.

مرعشی نجفی، شهاب الدین. ۱۴۱۵ق، **القصاص علی ضوء القرآن والسنة**، جلد دوم، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.

معین، محمد. ۱۳۶۴ش، **فرهنگ فارسی**، جلد دوم، چ ۷، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مکارم شیرازی، ناصر. بی تا، **قواعد فقهیه**، جلد دوم، چ ۳، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.

موسوی خمینی، روح الله. بی تا، **تحریر الوسیله**، جلد دوم، کتاب حجر، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

موسوی خویی. ۱۴۱۷ق، **مصباح الفقاهة**، جلد سوم، نجف اشرف: بی نا.

نجفی، محمد حسن. ۱۳۹۵ق، **جواهر الکلام**، ترجمه اکبر نایب زاده، تهران: چاپ خرسندی.

Holy Quran.

Ibn Qadameh, Mowaffaq al-Din Abdullah bin Ahmad. 1405 AH, Al-Mughni, Volume 4, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Almiyeh.

Ibn Manzur, Muhammad ibn Makram. 1308 AH, Arabic language, Beirut: Dar Sader.

Bandar Rigi, Mohammad 1985, Manjad Al-Talab, Ch 4, Tehran: Islamic Publications.

Jaberi Arabloo, Mohsen 1983, Dictionary of Terms of Islamic Jurisprudence, Ch 1, Tehran: Amirkabir Publications.

Al-Jaziri, Abdul Rahman 1411 AH, Fiqh on the four religions, Volume II, Beirut: Dar al-Fikr.

Jafari Langroudi, Mohammad Jafar. 1993, Legal Terminology, Ch 6, Tehran: Ganj-e-Danesh.

Hojjati Ashrafi, Gholamreza 1999, Complete Collection of Civil Law Laws and Regulations, with Gholam-Ali Amiri, Ch 19, Tehran: Ganj-e-Danesh.

Free agent, Muhammad bin Hassan. 1412 AH, Shiite means to study Sharia issues, volumes 3, 8, 13, 17 and 18, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.

Hosseini Shirazi, Mohammad 1999, Jurisprudence - Rules of Jurisprudence, Qom: House of Ayatollah Shirazi.

Dehkhoda, Ali Akbar. 1994, Dehkhoda Dictionary, Volume 6, Ch 1, Tehran: University of Tehran Press.

Zarqa, Mustafa Ahmad 1963, Islamic jurisprudence in the new reward of the entry of public jurisprudence, first volume, Damascus: no.

Sabzevari, Abdul Ali 1413 AH, Madhhab al-Ahkam fi Bayan al-Halal wa al-Haram, Volumes 3 and 25, Ch 4, Qom: Dar al-Tafsir.

Shahid Thani, Zayn al-Din bin Ali. 1982, Sharh Lameh, Volume One, Ch 1, Tehran: Dar al-Fikr.

Shahid Thani, Zayn al-Din bin Ali. 1413 AH, Masalak al-Afham, first volume, lithography, no.

Safaei, Hossein and Morteza Ghasemzadeh. 2013, Civil Rights of Persons and Inmates, Tehran: Samat.

Tabatabai Yazdi, Mohammad Kazem. 1998, Orwa Al-Wathqi, Volume 2, Tehran

- Tarihi, Fakhruddin bin Muhammad. 1996, Bahrain Assembly, Volume I, Ch 3, Tehran: Al-Muktabah Library.
- Mamqani, Abdullah 1404 AH, the methods of the pious in the jurisprudence of the Imams of Truth and Truth, Qom: Al-Bayt Foundation.
- Mohaqqeq Hali, Ja'far ibn Husayn Bi Yahya. 1998 AH, Islamic Law, Volume 2, Tehran: Islamic Theological Publications.
- Mohaqqeq Karki, Ali bin Hussein. 1414 AH, Jame Al-Maqassid, Volume One, Qom: Dar Al-Ahya Al-Tarath.
- Marduk Kurdistan, Mohammad 1988, Mohammadi jurisprudence, second volume, Ch 9, Mahabad: Seyedian Publications.
- Marashi Najafi, Shahabuddin. 1415 AH, Al-Qisas Ali Dhu 'Al-Quran and Sunnah, Volume II, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Public Library.
- Moin, Mohammad 1985, Farhang-e Farsi, Volume II, Ch 7, Tehran: Amirkabir Publications.
- Makarem Shirazi, Nasser. Bi Ta, Rules of Jurisprudence, Volume II, Ch 3, Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib School.
- Mousavi Khomeini, Ruhollah, Tahrir al-Waseela, Volume 2, Book of Stone, Tehran: Imam Khomeini Publishing House.
- Mousavi Khoei. 1417 AH, Mesbah al-Fiqah, Volume III, Najaf Ashraf
- Najafi, Mohammad Hassan 1395 AH, Jawahar al-Kalam, translated by Akbar Naebzadeh, Tehran: Khorsandi Press.



An Analysis on Nonintervention Law from Saheb Javaher Viewpoint Relying Verses and Traditions

Ali Qorban Ghaffari

PhD Candidate, Jurisprudence & Law, Islamic Azad University, Hamedan Branch

Zabihollah Motahhari Khah

Assistant Professor, Jurisprudence & Law, Islamic Azad University, Hamedan, Tooyserkan Branch

Abstract

in this article, the cases of the interdicted and their period of imprisonment and the jurisprudential and legal responsibility of the detainees are examined from the perspective of the owner of the "jewel" and verses and narrations. It is essential for their growth; Therefore, the title of growth and in contrast to its foolishness and pettiness have been examined. The principle of the rule is based on verses from the Holy Qur'an such as the verse: The hadiths have established the control of their property as a right for all people, and the reason for the rule is the consensus of the jurists. The reason for the consensus on the rule is the appearance of the words of the jurists because in every discussion they have assumed this rule to be an indisputable rule.

Keywords: nonintervention, Quran, grown, nonage.